

وجلال خود برگردانم و بواسطه این خلوص شاه نیز مرا در اداره کشور آزادگذارده و هرچه توانستم کوشیدم و در این ساعت که من در حال موت هستم تمام نقاط قلمرو شاه آبادان ورعیت و سپاهیان راضی و در رفاه هستند .

اگر این رویه را ادامه دهید و بحدود مقررات کشور که مقررات شرع مبین اسلام است خللی وارد نشود تمام مردم در آتیه تمام این اعمال را رویه سلاطین عادل دیالمه میدانند و اگر از این طریق منصرف شوید .

چنانچه بمصادره اشخاص به نامی دیگران پرداخته و بامستمری و معاش سپاهیان و دولتیان را کم و زیاد نمائید مردم رویه عادله فعلی را منتسب بمن (صاحب بن عباد) دانسته و خاندان شما در انظار ملکوک میشود .

حال هر يك از این دو نوع عمل را که دوست داری رویه خود قرارده .

فخرالدوله قبول نمود که همان رویه صاحبی را در کشور اجرا نماید .

جنازه صاحب را با کمال احترام به نمازگاه بردند و تمام اعیان دیالمه مقیمری در برابر تابوت صاحب زمین را بوسیده و بعد از نماز جنازه او را از طاق اطاقی آویزان کردند .

و بعد از چندی به نجف اشرف انتقال داده و در آن سر زمین دفن نمودند .

گویند فخرالدوله علی رغم وصیت صاحب بن عباد اول تمام اموال او را ضبط و ورثه اش را مستاصل و پریشان کرد .

وسایرین نیز از این طریق محفوظ نماندند و بدین جهت اختلافات در کشور شروع شد بحدی که فخرالدوله تا زنده بود متأسف بود که چرا بوضایای صاحب عمل نموده است .

شیخ محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی جبل عاملی جیبی -

شیخ الاسلام و بهاء الملة والدین استاد استادان و مجتهد بن فقیه

محقق و حکیم الهی عارف بارع مؤلف مبدع و بحاثه مکرر

مجید و ادیب شاعر و جامع تمام فنون و نابغه امت اسلامی و یگانه عبقری بطل علم

بیست و چهارمین معلم
شاه و ملت شیخ بهائی

ودین صاحب تصانیف و تحقیقات که مادر روزگار مثل او پرورش نداده نسبش به تابعی بزرگ حارث همدانی منتهی میشود که از اتباع خاص حضرت مولی المتقین امیر المؤمنین علی علیه السلام است و همو است که در شعر منسوب بحضرتش :

یا حار همدان من یمت یرنی من مومن او طالح قبلا
مورد خطاب واقع شده و باو خبر میدهد که ای حارث همدانی هر کس بمیرد مرا می بیند تا آخر ایات و مشعر بر آن است که از دوستان در موقع اضطرار حمایت مینماید .

شیخ ما بهائی در بعلبک لبنان در روز هفدهم محرم الحرام سال ۹۵۳ و یا در ذیحجه سال مزبور از مادر متولد شده چنانکه صاحب ریاض نقل کرده که از خط پدر شیخ بهائی دیده است که نوشته دخترم میمونه روز دوشنبه سیزدهم صفر سال نهصد و پنجاه و برادرش ابوالفضائل محمد بهاءالدین روز چهارشنبه بیست و هفتم ذیحجه سال نهصد و پنجاه سه و خواهرش ام ایمن سلمی در شانزدهم محرم سال ۹۵۵ .

و برادر دیگرشان ابو تراب عبدالصمد در ۱۳ صفر ۹۶۶ هجری قمری بعرضه گیتی قدم گذارده اند و در سال هزار و سی و یک و یا هزار و سی و یک شیخ بهائی در اصفهان فوت کرده و جنازه شریفش بمشهد مقدس نقل و در جوار حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیه و الثناء مدفون شده که بعد بیاس احترام و شئون آن نابغه اسلامی مدرسه ای در جلوه مقبره بناء شده بود که اخیراً اصلاحاتی در عمارات آستانه شده و درب آنرا از داخل صحن عتیق باز کرده اند و مدرسه تغییر شکل داده و جزء مسجد گوهرشاد شده یعنی مسجدی در شرق مسجد گوهرشاد از مدرسه در آورده و بصحن مسجد گوهرشاد اتصال داده اند .

از قضایای غریب آن است که شیخ بهائی در قرن دهم و اوائل قرن یازدهم قمری هجری میزیسته .

و حضرت رضا علیه السلام در اوائل قرن سوم بدست مأمون ملعون عباسی علیه اللعنة و العذاب مسموم و شهید شده است با اینحال در افواه عوام الناس خراسانیان معروف شده که شیخ بهائی معلم حضرت رضا علیه السلام بوده است .

و بعضی از وعاظ را در همان بلده طیبه مشاهده کردم که این مطلب را در منبر متذکر می‌گفت .

جمعی از زوار نواحی مشهد را در حال مذاکره در این مطلب دیدم و خود را به بهانه‌ای وارد مذاکره آنان کرده و توضیح دادم که فاصله بین شهادت حضرت رضاعلیه‌السلام و تولد شیخ هفتصد و پنجاه سال است زیرا آن حضرت در سال ۲۰۲ بشهادت رسیده و شیخ بهائی در سال نهصد و پنجاه بدنیآ آمده و صحت این اشتها امکان پذیر نیست مضافاً باینکه علم‌ائمه اسلامی لدنی است و محتاج به تعلیم و تدریس نیستند که معلم داشته باشند مگر قضیه مباحثه فرزند امام هشتم امام محمد تقی (ع) را ننشیده‌اید که در سن نه‌سالگی چگونه تمام علماء زمان خود را مغلوب نمود و بآنان فهمانید که علوم او از ناحیه اجدادش بدون تحصیل حاصل شده است .

قدری بیکدیگر نگاه کرده و گفتند :

این شیخ بی‌سواد نسبت بمعلم امام توهین میکند و در مقام معارضه و خشونت با من برآمدند .

ناچار از ترس مضروب شدن پا بفرار گذارده و دائماً در نزد خود فکر میکنم که شیخ بهائی باید حسنه و عمل مخصوصی داشته باشد که باین اشتها غیر قابل معارضه معروف شده است .

معروف است که شیخ بهائی مدتی در بلاد اسلامی بسیر و مطالعه در آفاق و انفس پرداخته و مخصوصاً در مصر از او احترامات زیادی نمودند و بکنفر از علماء بنام المحیی به نقل‌الغدیر صفحه ۲۵۱ نقل از خلاصه الاثر جلد سوم صفحه ۴۴۱ مینویسد :

که در مدت اقامت مصر استاد محمد بن ابی‌الحسن البکری در تعظیم شیخ مبالغه داشت و روزی شیخ بهائی باو گفت که من مرد درویش و فقیری هستم بچه‌جهت درباره من این همه تعظیم و تکریم میکنی ؟

استاد جواب داد :

که من از تو بوی فضل میشنوم و چنین تصور میکنم که تویی یکی از علماء مؤثر بزرگ

خواهی شد و بهمین جهت شیخ اشعاری ساخته و از استاد مدخ کرده است که نقل اینگونه
امور هدف ما نیست .

و در همین کتاب نقل شده که شیخ سی سال در بلاد اسلامی بسیر و سیاحت و استفاده
از علماء و فضلاء بود .

تا خبر ورودش باصفهان بعرض سلطان صفوی شاه عباس رسید که موقع را مغتنم
شمرده و او را خواسته رئیس علماء ایران قیارداد .

صاحب کتاب در ضمن نقل این مطلب شاه عباس را از حیث مذهب اهل زندقه
دانسته و گفته است شیخ بر مذهب زندقه سلطان نبوده و علامه اسلامی آیه الله امینی نجفی
دفاع کرده و فرموده است :

چگونه صاحب کتاب جرئت کرده مردی را که میگوید پروردگار من خدا است
و از سلاله جلیله علوی و سلطان بلاد اسلامی است اینطور مورد هتک قرار داده و حال آنکه او
موجب آبادانی کشور ایران بسبب دین و مذهب و اعمال و افعال او است و مذهب او عیناً مذهب
امت و ملت ایران است که در صفت مقدم آنها شیخ بهائی قرار گرفته و برای حسنات و زینت عصر
صفوی در او تأثیر زیاد داشته بلکه اعمال او زینت اعصار و بعدهم بواسطه محبت و ترویج
عتره طاهره و تأیید مذهب سرمشق بوده است .

معلوم میشود این مرد حمله کننده بشاه عباس بغض عمیقی نسبت باو داشته که از
همین بیان فهمیده میشود .

شنشنة اعرفا من اخزم - یعنی ما بچه ازدها است یا خوی خشن است که همیشه
از اخزم ظاهر میشود .

خلاصه آنکه صاحب کتاب، که اهل سنت و جماعت بوده و فرقه عامه بعد از تسلط
عثمانیان بر مصر و اسیر کرون خلیفه اسمی عباسی و نگهداری در زندان تا زمان فوت یا
قتل او و انتشار اینکه خلیفه معتمد عباسی سلطان سلیم را خلیفه خود قرار داده است و
باین دسبسه تمام اقوام اسلامی را تابع خود خواسته و برای هیچ یک از امراء
و سلاطین اسلامی حقی قائل نبودند و کشورها و امراء کوچک مانند بعضی از جزائر خلیج

فارس و عمان خواه ناخواه باین امر تن در داده بودند .

ولی ایران مخصوصاً سلاطین صفوی باین ترهات پشت پا زده و با قوه موروثی حیدری خود تمام ملوک الطوائف ایران را متحد کرده و چنان ضرب شستی در راندن و کوبیدن عثمانیها بکار بردند که تا مدتی بعضی از شهرهای عراق هم در اشغال قوای لشکر شیعه ایرانی بودند .

البته چنین دولت و سلطانی برای همیشه مورد بغض و عناد تمام افراد فرقه عامه مخصوصاً دولت عثمانی بود و نویسندگان آنان هر وقت فرصتی می یافتند از زدن نیش و ابراز خشونت یا هتک حرمت از فرقه اثنی عشریه خودداری نداشتند .

حال نویسنده زبردست خلاصه الاثر ملت ایران را رها کرده و می خواهد شاه را زندیق معرفی کند .

مقصودش جدا کردن شاه و ملت است که دیگر شمشیر شاهان وقت ایرانی مانند شمشیر شاه اسمعیل صفوی دولت عثمانی را تهدید بزوال نکند. اینست که از اشتهار بصوفی گری این خاندان که اولاد شیخ صفی الدین مرشد و مبلغ مذهب امامیه هستند سوء استفاده کرده و آنان را اهل زندقه میخواند .

کاش میدانستم که چه غلوی در شیخ اجل (مقصود شیخ صفی الدین است) جز محبت و ارادت تام و تمام نسبت باهل بیت طهارت و از سائر افراد این خاندان دیده شده بلی هیچگونه غلوی در آنان نیست و فقط محبت اهل بیت پیغمبر صلعم که خداوند تمام عظمت و جلالت را در آنان قرار داده داشته اند .

رویه صاحب خلاصه همان رویه هم مذهبان اوست که از زمان قدیم نسبت باین فرقه ناجیه دارند و ما از این طرز سلوک آنان بخدا شکایت می کنیم و او بهترین قاضی بین حق و باطل است .

شیخ بهائی در تنظیم قواعد دولتی که برای آسایش مردم وضع کرده تحقیقاً مؤید از عالم غیب بوده است .

چه بایکی از مهندسین عالی مقام که مأمور تقسیم آب زاینده رود بنواحی اصفهان بود

تصادفاً برخورد کردم و او را مات و متحیر در طومار شیخ بهائی دیدم و توضیح داد که در زمان صفویه توزیع آب زاینده رود مورد شکایت مردم واقع شده و سلطان وقت از شیخ خواسته است که در این باب مطالعه و بترتیبی رفع شکایت مردم را کرده و آب را متناسب با احتیاجات و حقوق زارعین تقسیم نماید .

و شیخ با مدتی مطالعه این کار را بموجب طوماری که حالیه هم در دست است انجام نموده که يك مرتبه بتحریرك ظل السلطان برای سوءاستفاده دولت قاجاریه میخواستند در این امر تصرفاتی نماید .

با مطالعه و اقدامات مهندسين و اهل فن باین امر نائل نشده و ناچار تسلیم بهمان طومار شده اند .

و حال هم چند سال است که مأمورین دولتی در مقام این کار هستند که اصطلاحات قدیمی را با اصطلاحات جدید و معمول این زمان تطبیق نمایند و تا بحال قدرت نیافته اند .

و يك مهندس گذارش داده فقط ما میتوانیم برای تغییر اصطلاحات اسمی مثلاً من و شعیر و جریب و ری را بهکنار تبدیل و تعدیل نمائیم و الا تجدید نظر در ماهیت مقررات اصلی شیخ بهائی امکان پذیر نیست و یا بهم زدن تقسیم طومار تولید هرج و مرج میشود .

شیخ در ساختن عمارات عجیب و غریب مانند حمامی که خود بخود آبش گرم میشد و طاق‌های مقرنس که تحت تعلیمات او بنا می‌شده مهارت کامل بدون سابقه داشته است .

و نسبش بطریق ذیل است :

محمد بن حسین بن عبدالصمد بن محمد بن علی بن بدرالدین بن حسن بن صالح بن اسماعیل الحارثی الهمدانی العاملی که این خاندان تماماً پیرو اهل بیت طهارت و هیچوقت ضعف و غلو در عقایدشان دیده نشده است .

بقرار نقل الغدیری یکی از نویسندگان بنام ایران زندگانی شیخ بهائی را نوشته و

علاوه بر آنکه در کبارت و صفارت فرزندان حسین بن عبدالصمد پدر شیخ دوچار اشتباه شده و عبدالصمد کوچکترین فرزند را بزرگ آنان معرفی کرده که شاید چندان اهمیت نداشته ولی در نحوه فنون و عقاید علماء وارد و از طرف خود اموری را استفاده نموده که بکلی غلط و برخلاف واقع است .

مثلاً شیخ در کتاب نان و حلواوی خود که تعریضاتی بر بعضی عالم نمایان سوء دارد نویسنده ایرانی میگوید .

مقصود شیخ محقق میرداماد و مولا احمد اردبیلی بوده است و حال آنکه علامم و اوصافی که شیخ میگوید با میرداماد حکیم و اردبیلی مجتهد و مقدس درجه اول تطبیق نمیشود چه میرداماد رجلی حکیم و متفکر و عمیق و هیچوقت هیچکس او را جزء علماء جامد و قشری ندانسته .

و هم چنین مرحوم اردبیلی انسان کامل در علم و دین و آراء متین و افکار عمیق و در ترویج دین ثانی نداشته و عادات و ملکات فاضله که در دعوت الهیه داشته و خدماتی که بمذهب حقه اثنی عشریه نموده بحساب نمیآید .

و هیچکس یافت نمیشود که در مراتب علم و زهد و فهم عمیق و خدمات و حکمت این دو نفر که نویسنده معترض نام برده تردید داشته باشد میتوان این شخص را جاهلی که بجهل خود آگاه نیست دانست و صاحب الغدیر میگوید مثل اینکه من بروح محقق اردبیلی ناظرم که در جواب ایراد این جاهل میگوید :

ما شیر شکاران فضای ملکوتیم سیرغ بد هشت نگر در برگس ما

از سیاق عبارات چنین فهمیده میشود که نویسنده ایرانی از جهت مخالفت مرحوم اردبیلی با تصوف بغضب آمده آیا مقصودش از تصوف داشتن عقیده الحادی حلول و وحدت وجود با معانی کفریه آنها و تجافی از طاعات به تحریف کلمات از مواضع خود است .
مثل واعبد حتی یا تیک الیقین .

که به رأی کوتاه خود تفسیر میکنند باینکه وقتی که یقین در امور الهی حاصل شد دیگر عبادت لزومی ندارد و دیگران چنین معنی نموده اند که خدا را تاحین مرگ عبادت

کن و محامل دیگر هم دارد که تحقیق در آنها هدف نگارنده نیست .
البته از چنین عقیده اولیه مولا احمد اردبیلی و کلیه فقهاء و علماء اسلام بیزار هستند
و بداشتن عقیده برائت از این موضوعات کفریه افتخار میکنند .

و اگر مقصود معرفت حق و ذوق سلیم است که کلیه موحدین پای بند آنند مثل
شیخ بهائی و جمال الدین بن فهد حلّی و عده زیادی از بزرگان علماء قبل و بعد از آنان که
ما مخالفت مولا اردبیلی را با آن قبول نداریم بلکه او را از مشایخ طریقت عرفان میدانیم
و آنچه نویسنده معترض در کتاب حدیقه الشیعه تألیف آن مرحوم دیده محمول و معطوف
بدسته اول است که مولا افکار و صاحبان آن عقاید را کوبیده است .

لکن از کجا این معترض حق و باطل دو قسم تصوف و عرفان را شناخته و ارچه
طریق فهمیده مخالفت مولا اردبیلی با کدام يك از این دو دسته است .

من نمیدانم و خداوند میداند آنچه در سینه های اشخاص نهفته است و بتحقیق
شخص معترض از راه راست نرفته و در امری که فهم او از ادراک آن قاصر است اظهار
اطلاع کرده و بالسان ساده شعر گفته و در قافیه آن گیر کرده است خداوند رحمت کند کسی
را که قدر خود را بداند و عملیات تعدی آمیز نداشته باشد .

زیاده از آنچه نوشته شد شیخ بهائی معلم وقت و راهنما
و حلال مشکلات دولت و وزراء و امراء و هادی علماء و فقهاء
و ادباء و درعین حال در تمام اقدامات خود مروج و معلم مذهب شیعه و شیعیان بوده جای
مختصر تردیدی نیست .

و فوائد عالیہ ایشان آن بآن شامل حال کشور ایران میگردد و مردم را در امور
دینی و دنیوی بطرق صلاح و ثواب سوق میداد و قضایای زیادی از آن رجل عالی مقدار
بیادگار مانده که برای اختصار با حذف اسامی استادان و شاگردان او که چندان
مفید قائده ای نیست ما این فصل را خاتمه میدهیم . تالیفاتش جمعاً بطوریکه الغدیر
نقل نمود هفتاد و هفت کتاب است که در تفسیر قرآن و فقه و اصول و استطرلاب حساب
افلاک - و حروف قرآن - حدیث - اعتقادات جبر و مقابله - قبله و شعر لغز و غیره تألیف

نمود والی‌الاید در بین مردم شیعه و غیر شیعه حتی کفار قابل افاده وافاضه است
علامه امینی نجفی از نویسندگان ایرانی انتقاد ملیحی کرده چه او گفته است
عبدالصمد بن حسین برادر شیخ بهائی از او بزرگتر است بدلیل آنکه او دهسال زودتر از
شیخ وفات یافته و این احتجاج خیلی مضحک و غریب است زیرا نامبرده همان قسم که در
توالد و تناسل قهراً ترتیب حکمفرما است مثلاً اگر برای شخصی پسری متولد شد عادتاً
و معمولاً مقداری وقت لازم است تا فرزند دوم بوجود آید برای مردن برادران نیز
ترتیب قائل شده و لازم دانسته که برادر بزرگتر حتماً زودتر فوت کند .

دیگر آنکه میگوید اگر عبدالصمد بزرگتر نبود اختصاص با اسم جدش عبدالصمد
نمی‌یافت و اگر شیخ بهائی بزرگترین برادران بود باید او باین نام نامیده شده باشد
و این قاعده معمول و در بین مردم شایع است .

ما نمیدانیم این قاعده لایتخلف شایع از چه زمانی معمول شده و که باین قاعده
تنصیح کرده است و اصرار بر این امر از چه جهت است من نمیدانم البته نفیسی هم
نمیداند و پدر شیخ بهائی و شیخ عبدالصمد خودشان هم نمیدانند و باز میگوید چرا
شیخ عبدالصمد با پدرش در مسافرت بایران همراه نبود و تصور میکنند او بمدینه فرار
کرده است و این نویسنده مسکین (بیچاره) نمیداند که در آن تاریخ عبدالصمد در
شکم مادرش بوده است .

و در ایران در سال ۹۶۶ در قزوین متولد شده است و محمد که در تاریخ نهصد و
پنجاه و سه متولد شده در آن تاریخ جوانی مراهق و در شرف تکلیف بوده است .
و معلوم نیست که چگونه نویسنده ایرانی بعلت پیدایش فتنه در لبنان او را مهاجر
و فراری بمدینه دانسته است . رحمة الله علیه و علی ابی واهمی

چون این عنوان در مطالب کتاب مکرر ذکر شده لازم دید
مجدد مذهب
که راجع بمجدد مذهب توضیحی داده شود گرچه بنده
نگارنده در اخبار و احادیث بصیرت کامل ندارم ولی با جلب نظر بعضی از متخصصین
فن چنین تشخیص شد که در اخبار شیعه راجع به تجدید مذهب خبری نقل نشده ولی

در اهل جماعت و سنت خبری که ابوهریره نقل نموده شیوع کامل دارد و یکی از نویسندگان دینی و تاریخی بنام ایرانی اظهار داشتند .

که در این باب اخباری از طرق شیعه هم وجود دارد و در کتاب بحارالانوار تالیف مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه و کتاب مناقب مطالبی مندرج است .

ولی دیگری که معروف به تخصص در این فن است مراتب را انکار نمود و توضیح داد که اگر فرضاً علماء شیعه اثنی عشریه هم در این موضوع چیزی نوشته باشند باز مدرک اصلی آنان همان خبر ابوهریره است و تا حدی صحت خبر هم تأیید میشود زیرا ادیان و مذاهب حقه باینکه بوسیله پیغمبران عظام تشریح و تبلیغ و با دست اوصیاء و جانشینان آنان ترویج شده در غیبت این دو دسته بقاء و رواج دین و مذهبشان باز منوط بسعی و کوشش رجال فاضل و علمای عامل و امراء عاقل تابعین آن مذهب است چه علاوه بر آنکه علت تاهمه بقای هر مسلک و مذهبی در عرصه وسیع گیتی حقیقت و حقانیت آن است .

باز پاسبانان و نگهبانان عالم و فاضل و با حسن نیتی باید وجود داشته باشند و از حذف نکات مقررات و یا اضافه خزعبلات در آن جلوگیری نمایند و بهمین جهت یافت شدن مجددین مذهب که معروف است در اسلام در سر هر صد سال یافت شده اند امری واقعی است .

و بواسطه اینکه راوی خبر ابوهریره است این مطلب در نظر شیعیان و اتباع اهل بیت طهارت و پیروان آنان ارجح نیافته ولی بقاعده انظرائی ماقال لالی من قال کلیه اخبار منقوله ابوهریره کذب نیست بلکه اخباری که او بنفع خلفای غاصبه جعل کرده قابل قبول نیست (چون خلفای غاصبه را خلیفه نمیدانم گاهی حاکم تعبیر میکنم) و او از جعل این خبر نفعی نداشته زیرا زمان معویه سر صد سال بعد از حضرت رسول اکرم نبوده . که او بتواند از آن سوء استفاده نماید و اینک عین عبارت نامه دانشوران که جمعی از فضلاء محل اطمینان دوره قاجاریه تألیف نموده اند نقل می شود .

(چنانکه مؤلف مرآة الجنان آورده خود داستان ترویج و تجدید مسلم و

مجبور است و میرسید شریف استرآبادی در مکتوبی که در این باب با میر تیمور - گورکانی فرستاده بر این معنی اجماع مسلمین را ادعا نموده بلکه از طریق اهل سنت و جماعت چنانکه اشاره رفت حدیث نبوی مروی افتاده که ابوهریره گفت از رسول خدا شنیدم که فرموده ان الله یبعث لهداه الاممه علی راس کل مة من یجدد دینه پس اگر در مصادیق اختلافی باشد بر عنوان زبانی نرسد صفحه ۲۰۲ نامه دانشوران چاپ طهران .

و همچنین عبارات صفحه ۲۰۰ نامه دانشوران بدین قرار است :

(جماعتی از ارباب طبقات و اصحاب تذکرات چنین نوشته اند که ابن سریق را رتبت علم و مقام ترویج بحدی انجامید که در سلك مجددین انتظام یافت و مجددین آن عالم و یا سلطان را گویند که عهد وی را راس یکی از مات (قرن ها) هجری مقرون افتد .

و از دشمنان اسلام و یا مخربان دین گروهی را براندازد و یا انبوهی را مطیع شرع سازد و از این جهت مذهب حق را قوتی جدید پدید گردد و ملت حنیف را رواج کامل حاصل آید .

و این از طریق عامه بروایت و از طریق خاصه با تجریت ثابت شده که چون سنین تاریخ هجری یکی از عقود مات (سقرنها) بر آید بر سر مآة جدید بی تخلف عالمی مؤید و گرنه سلطانی منصور قواعد آئین حق را استحکام بتمام بخشد و اصول کیش باطل را استیصالی بکمال آورد) پایان عبارات نامه دانشوران .

و از عنوان تجدید مذهب هم نباید تصور کرد که علماء مجاهدین اسلامی تصرفی در اصل مقررات مذهبی مینمایند بلکه مقصود تهذیب و تخلیص حقیقت مذهب از پیرایه‌هایی است که قهراً در اثر مروردهور (مانند گرد و غبار بر لباس و اشیاء) بر آن بسته شده و یا ضم چیزهائی که در اثر تمایل متنفذین و استفاده چیان از آن سقط شده خواهد بود .

مجدد مذهب گاهی بر یک امیر و یا یک سلطان و یا یک عالم و یا یک خطیب گفته

شده ولی جمعی معتقدند که بر مجموع این اشخاص متفقاً مجدد مذهب اطلاق میشود و عرفاً این تهذیب و ترویج و تخلیص که بخوبی اصل را نشان بدهد تجدید شناخته شده است .

و بعقیده بنده نگارنده باید اولین نویسنده اسلامی را هم بر آنان افزوده تا هیئت عامله تهذیب و ترویج کامل گردد .

آنچه معروف است در قرن اول اسلامی بعد از هجرت اولین مجدد مذهب حضرت محمد بن علی باقر العلوم علیه السلام است زیرا در این موقع حکومت اموی بحدی سست شده بود که دیگر توانائی جلوگیری از تبلیغات اهل بیت طهارت را نداشت و دوره زرین شیعه امامیه از همین تاریخ شروع میشود که باقر العلوم مجلس درس خود را در ده سال اخیر عمر خود افتتاح و حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام در مدینه گاهی هم در کوفه و هاشمیه در ده سال اول امامت خود تکمیل نمود .

و دومین مجدد مذهب حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است که بعد از شهادت پدرش در مدینه آزادانه تبلیغ میفرمود و بعد هم که بمر و آمده و ظاهراً ولی عهد کشور بود آزادی عمل برای بیان مقررات اسلامی داشته و با فرمایشات خود بطور درس و یا بحث با علماء ملل مختلفه اسلام واقعی را تبلیغ میفرمود و بدین جهت مجدد مذهب دوم نامیده شد .

و مجدد مذهب سوم محمد بن یعقوب کلینی است که مقارن غیبت کبری در بغداد مرجع حل و فصل امور اسلامی بوده و بحدی محترم بود که در بلاد سنی نشین بلکه مرکز اهل جماعت و سنت هنوز که یازده قرن از دوره او میگذرد باز قبرش مورد زیارت مسلمانان از شیعه و سنی است .

و کتاب اصول کافی او یکی از کتب چهارگانه شیعه است که حاوی تمام مقررات اسلام از طریقه اهل بیت طهارت میباشد و مستند فقهاء امامیه در استخراج احکام است .

گویند یکی از امراء سنی قبر او را برای اهانت بشکافت و مشاهده کرد که

بدن شریفش بعد از مدتها تازه مانده و مانند کسی است که همان ساعت وفات کرده باشد
لذا براحترام قبر افزوده شد .

و مجدد مذهب چهارم سید مرتضی اعلی الله مقامه است که از طرف سلاطین
دیلمی برای خلافت از خانواده علویین در نظر گرفته شده بود .

و باتفاق عضدالدوله دیلمی تمام مراسم ضد شیعه را بر انداخته و شعائر اهل بیت
طهارت را بجای آنها مستقر کرد .

ولی حمیری و یا مهلبی وزیر دیلمه سلطان را از عزل خلیفه عباسی و نصب
خلیفه علوی ترسانید و گفت :

تا خلیفه عباسی در سرکار است مردم از تو اطاعت میکنند زیرا او را غاصب
میدانند ولی اگر خلیفه علوی برقرار شد مردم مطیع خلیفه‌ای که برحق میدانند شده
و دیگر برای سلطان و قری باقی نخواهد ماند .

و بدین دسیسه مانع خلافت سید مرتضی گردید سید مرتضی معروف بعلم الهدی
است و این لقب را حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب ع در رویای یکی از وزراء
خلافت عباسی باو عطا کرده بود زیرا آن وزیر از آن حضرت حاجتی خواسته بود که
جواب فرموده اند :

بعلم الهدی رجوع کن و پرسیده بود که علم الهدی کیست حضرت فرموده اند که
سید مرتضی است .

سید مرتضی همان کسی است که بطلان طریقه صوفیه را عملاً مبرهن و ثابت کرد
و ما شرح قضیه را در کتاب قهرمانان اسلام جلد ۱ نوشته و تکرار نمی‌کنیم .

مجدد پنجم مذهب - ابن مسکویه احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه خازن
رازی در ایران آن چنان کسی است که خواجه نصیرالدین طوسی اعلی الله مقامه در
دیباچه کتاب اخلاق ناصری از او مدح و ثنا کرده است و کتب زیادی در فنون مختلفه
تألیف نموده وهم چنین ابن طاوس هم در همین زمان در عتبات عالیات مسند تدریس
و تألیف و ترویج داشته است و بنقل لباب الالقب مرحوم ملا حبیب الله ساوجی کاشانی

ابن طاوس بر جمعی اطلاق می‌شود که اشهر آنان علی بن موسی بن جعفر بن احمد بن محمد بن محمد الطاوس علوی است که بواسطه زیبایی فوق‌العاده صورت و اندام جد خود باین نام نامیده شده‌اند و علماء دیگر در نقاط مختلفه بلاد اسلامی با آنان معاصر بوده‌اند که اشهر آنان شیخ طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان در همین تواریخ کوس عالمیت می‌زده و در تالیفات خود مخصوصاً تفسیر و تفهیم آیات کلام‌الله مجید اعجاز نموده است او را هم میتوان مجدد مذهب دانست .

مجدد ششم محمد بن ادریس حلی است که در فقه و احادیث یگانه روزگار واقف و اعلم علماء حله که منحصر شهر شیعه نشین عراق بود میباشد .

مجدد مذهب هفتم علامه حلی است که زندگانی او اجمالاً درج شده است .

مجدد مذهب هشتم محقق گرگی است که در ترویج اسلام یدویضاء نموده است .

مجدد مذهب نهم شهید اول و شیخ زین الدین شهید ثانی که اول صاحب کتاب لمعه

و ثانی شرح لمعه مشقیه است که کتاب استدلالی مهم درسی شیعه امامیه است .

مجدد مذهب دهم شیخ بهائی است که معلم بعضی از سلاطین صفویه در طریقه

حقه اثنی عشریه .. بوده و بعضی از آداب و تاسیسات و فنون او را لدی الاقتضاء

خواهیم نوشت . . . در ۳-۱۱-۱۰۰ دوره فیضیه قسم

مجدد مذهب یازدهم محمد باقر مجلسی مؤلف معروف اسلامی است که کتاب

بحار الانوار او پایه اغلب مؤلفات سائر نویسندگان و فرزندان ملامحمد تقی مجلسی است که

در سال ۱۱۱۱ وفات نموده و در عصر او علماء زیادی در نجف و بلاد دیگر مانند مشهد از

خاص و عام مقیم بوده‌اند ولی نمی‌توان آنان را هم پایه مجلسی دانست . . . صرف نظر از

سایر تالیفات کتاب بحار الانوار در ۲۵ جلد چیزی از تواریخ و معارف اسلامی باقی نگذاشته

که در آن باب حق سخن را اداء نکرده باشد .

چنین کتابی تا آن تاریخ در بلاد اسلامی مخصوصاً شیعه امامیه وجود نداشته است

و کتب دیگر که بطور تفصیل در این ابواب سخن رانده‌اند و عمداً نام نمی‌برم کلاً و طراً

بمعونه کتاب مستطاب بحار الانوار عرض وجود کرده‌اند .

مجدد مذهب دوازدهم - دوره ریاست عالیہ مرحوم میرزای قمی و صاحب قوانین در ایران و بواسطه تسلط کامل که بر فتنه‌علی شاه قاجار پیدا کرد در بسیاری از امور ایران اصلاحات اساسی بعمل آورده و همان کسی است که بشاه نوشته بود شاه روزه بگیرد و عصبانی هم نشود - گرسنگی دلیل عصبانیت نمی‌شود و عصبانیت هم مجوز خوردن روزه نیست و در همین ایام مرحوم سید مهدی بحر العلوم طباطبائی بروجردی در نجف کوس اعلمیت میزده و تمام فرق اربعه نسبت بآن ذات شریف احترام و در شهر مکه برای هر چهار فرقه طبق مذهب خودشان تدریس میکرده و تشریف او بحضور باهرالنور حضرت حجة الله الاعظم امام عصر بوسیله اشخاص محل اطمینان مکرر در مکرر نقل شده و مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب جنة الماوی خود شمه از این شرفیابی‌ها نقل فرموده و در عین حال علماء دیگر در آن زمان مثل مرحوم شیخ جعفر شوشتری و دیگران بودند که در ترویج و تبلیغ یدویضاء میکرده‌اند رضوان الله علیهم و علی والدی.

مجدد مذهب سیزدهم حاج میرزا حسن شیرازی است که نسبت بشخص اخیر آنچه از کتاب تاریخ سامره استفاده میشود و یاسینه بسینه از اشخاص محل اعتماد و شنیده شده ذیلاً مینگارد.

مرحوم شیرازی در تاریخ ۱۳۱۲ هجری دارفانی را وداع کرده و مرحوم معظم بعد از وفات مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری مرجع خاص و عام گردید و این موقع تصادف داشت با اجرای قانون نظام اجباری که مشایخ و روساء قبائل عرب از آن تنفر داشتند . و حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه نفوذش در ایران پیاپی رسید که وقتی حکم تحریم تنباکو را صادر نمود و با بقول بعضی‌ها اشتها دادند حکم تحریم صادر نموده در حرم ناصرالدین شاه هیچیک از خواتین سلطنتی حاضر نشد که بشاه قلیان بدهد - و ناصرالدین شاه مات و متحیر گردید که با آن قدرت کدائی دیگر در حرم و خانه خود هم قدرت ندارد و یکنفر عالم ایرانی که در بلاد سنی نشین مختصر وسائل قدرت ظاهری را ندارد متنفذ اینطور بر مردم حکومت میکند بعضی از صوفیه معتقدند که حکمی از طرف مرحوم شیرازی صادر نشده و صرفاً اشتها رسدور حکم اینطور بر قلوب مردم سلطنت و حکومت میکند.

و نفوذ و ترویجش در عراق عرب هیچ وقت سابقه نداشته چنانکه بر سلطان عثمانی که خود را خلیفه اسلام میدانست مسلط شده و هر چه میخواست در تمام قلمرو وسیع کشورهای تابعه عثمانی بدون چون و چرا اجرا میشد - و این تسلط و نفوذ کلمه بواسطه اخلاق حسنه و تدابیر حکیمانانه آن شخص مشخص حاصل شده بود چون قضیه فوق العاده جالب توجه و آموزنده است ذیلا نقل می شود .

ریاست مرحوم میرزا تصادف داشت با اجرای قانون نظام اجباری در عراق که رؤسای قبائل شیعه از این امر متنفر داشتند و دولت عثمانی هم برای اینکه جاده را کوییده باشد اول مرتبه قانون را در مورد پسران و برادران و کسان آنان اجرا میکرد و بهمین جهت متنفذین عراق مخصوصاً نجف بمرحوم میرزا متوسل شده و او را تحریص و ترغیب میکردند که با دولت مذاکره و یا اعتراض نماید تا این قانون ملغی گردد - مرحوم میرزا که خود از اوضاع دنیا اطلاع داشت و میدانست که بر حسب خواهش او دولت عثمانی از این کار صرف نظر نمیکند لذا به بهانه زیارت قبور ائمه سامره از نجف بسامره مسافرت کرده و در همانجا رحل اقامت انداخت تا هر ساعت با مراجعه رؤساء عرب و متنفذین نجف مواجه نباشد .

و چون ابنیه قابل توجهی در آن شهر وجود نداشت شروع ساختن مدرسه و بازار و اصلاحات اساسی نمود و مردم عادی شهر که تماماً اهل جماعت و سنت بودند استفاده های مادی سرشاری از دستگاه میرزای شیرازی عایدشان میشد باو اقبال کردند و در همان اوان ورود بحدی مورد توجه واقع گردید که بازاریان و اشراف سنی دائماً باعمال او طرف معامله و ارتباط و مذاکره گردیدند و این امر بر علمای فرق جماعت ناگوار آمد و در یک مجلس مخفیانه علماء هر چهار فرقه جمع شده و مذاکره کردند که جماعت شیعه را تکفیر نمایند ولی علمای شافعی مخالف کرده و گفتند معتقدین بتوحید و نبوت را نمی توان تکفیر کرد ولی سه فرقه دیگر باهم اتفاق کردند تا بهر نحوی که بتوانند موجبات ایذاء میرزا را فراهم نمایند .

لذا جمعی تبانی نموده و یکروز که نوکر میرزا برای خرید بیازار رفته بود بنام

اینکه به ابوبکر و عمرو عثمان لعن کرده با او گلاویز و کتک کاری نمودند و او بداخل خانه میرزا فرار کرد و رجاله در درب منزل جمع شده و بمیرزا توهین و بمدرسه شیعه هم حمله کردند و درب مدرسه و خانه میرزا و جمعی دیگر را که منزل جداگانه داشتند بسته شد و جماعت شیعه محصور شدند و چون مأمورین دولت معناً با مخالفین همراه بودند لذا درب دروازه‌ها را هم مراقب گذاردند تا کسی خارج نشود و بقبائل امامزاده سید محمد این خبر را برساند زیرا تمام قبائل اطراف و فواصل بین کاظمین و سامره شیعه هستند بعد از دو شبانه روز محاصره یکی از اعراب شیعه غیور خود را از دیوار قلعه سامره پائین انداخت و خود را بقبائل رسانیده و اتفاق سه فرقه سنی را برای قتل عام شیعه با اطلاع آنان رسانید .

رؤسای قبائل جمعیت‌های خود را جمع و با اسلحه کافی که در اختیار داشتند حوضه کنان بطرف شهر سامره حرکت کرده و دور تادور سامره را گرفتند و عمال دولت بواسطه بستن دروازه‌ها مانع ورود آنان بشهر شدند در این حال قائم مقام (فرماندار) بخود آمده و فهمید که دیگر قادر باعمال غرض نیست و نمی‌توان این حرکت سنی‌ها را نادیده گرفت و ناچار شد مراتب را به والی بغداد گزارش دهد .

از آن طرف مرحوم میرزا از قبائل شیعه خواست که از دور شهر متفرق شوند و گفت ما در نهایت آسایش هستیم و آنان که میدانستند که دورواست شیعه‌ها محصور و شاید در بعضی خانه‌ها آب هم یافت نشده قبول نکرده و میخواستند بهر طریق که شده وارد شهر شوند ولی میرزا آنان را قسم داد که برای صلاح اسلام اقدام شدیدی نکرده و از محاصره دست بردارند .

قبائل اطاعت کرده و قدری از شهر دور شدند اما باز وضع شهر را در زیر نظر داشتند. در تمام این احوال فرقه شافعی اعمال سایر فرق را تقیح و شاید بطور مخفیانه با بعضی ضعفاء شیعه کمک هم میکردند .

در این موقع که این قنوت و بزرگواری از میرزا ظاهر گردید مهاجمین خجالت کشیده و قدری سست شدند اما هنوز جهال بر عقلاء غالب بودند و محاصره را ادامه دادند

که بقتاً قونسول انگلیس با تشریفات خاصی با تفاق والی بغداد وارد شده و در منزل قائم مقام اقامت نمود و از میرزا اجازه ملاقات خواست که مورد قبول واقع نشد مأمورین دولت بدفعات شرفیاب شده و برای قونسول اجازه شرفیابی میخواستند .

و تقاضای آنان نیز پذیرفته نشد دفعه سوم قائم مقام و خود قونسول پیغام فرستاد که من بحماییت شما آمده‌ام چرا بمن وقت شرفیابی نمیدهید مرحوم میرزا این دفعه جواب داد اتفاقاتی که بین مسلمانان میافتد اصلاح آن محتاج بدخالت کفار نیست و خودمان هر چه صلاح باشد اقدام میکنیم و قونسول استفاده چچی بادت خالی از سامره خارج شد البته فقار سنی‌ها در مخالفت مرتفع شد ولی هنوز آزادی کامل شیعه مجری نشده بود که گزارش این وقایع در اسلامبول به باب عالی رسید و از حرکات زشت جماعت عامه سلطان عبدالحمید فوق العاده عصبانی شده و در عین حال از نجابت فوق العاده مرحوم میرزا مخصوصاً از اینکه فرموده بود کفار نباید در امور مسلمین دخالت کنند نهایت درجه ممنون شده و بوالی دستور داد که فوراً سامره را محاصره و با اجازه و امر میرزا تمام اهل جماعت و سنت را قتل عام نماید .

حسب الامر سلطان والی شرفیاب شده و بعد از رسانیدن پیام سلطان مرحوم میرزا تشکر کرده ولی تمام مراتب را از محاصره شیعیان و جسارت سنی‌ها منکر شد و گفت ابدأ نسبت باو خلاف احترامی نشده و از تمام فرق سنت و جماعت اظهار رضایت کرد .

فرق مهاجم بفرقه شافعی متوسل شده و شیون کنان بدر ب خانه میرزا ریخته و نه فقط معذرت خواستند بلکه فدائی ذات شریفش شدند و از این تاریخ بیعد حاکم و شهر بانی و مصلح و قاضی و همه چیز این شهر میرزا بود و تا زنده بود هر چه میگفت اجرا میشد .

و چنین نفوذ کلمه‌ای در خاک عثمانی برای علماء شیعه هیچ وقت سابقه نداشت و بعد از وفات او تا بحال هم که نظایر پیدا نکرده است .

رحمة الله علیه رحمة واسعة و علی ابی و امی .